

درس تفسیر استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲ اردیبهشت ۱۳۹۸

موضوع کلی: تفسیر سوره بقره

مصادف با: ۱۶ شعبان ۱۴۴۰

موضوع جزئی: آیه ۳۰ - احتمالات پنجگانه در خلیفه و بررسی آنها

جلسه: ۴۹

﴿اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِیْنَ وَاللّٰعْنَ عَلٰی اَعْدَائِهِمْ اَجْمَعِیْنَ﴾

خلاصه جلسه گذشته

بحث در مورد احتمالاتی بود که درباره تعیین خلیفه در آیه ۳۰ سوره بقره مطرح شده است. تا اینجا دو احتمال را بررسی کردیم، احتمال اول این بود که مقصود از خلیفه شخص حقیقی آدم ابوالبشر باشد که زمخشری و طبرسی این احتمال را مطرح کرده بودند و ما عرض کردیم که این احتمال ناتمام و مردود است. احتمال دوم این بود که مقصود از خلیفه، انسان‌های کامل اعم از انبیاء و اولیاء و ائمه مهتدین (ع) است گفته شد که این احتمال نادرست نیست، اما کامل هم نیست چون دلیلی بر حصر خلیفه در این موارد نداریم.

احتمال سوم

احتمال سوم این است که منظور از خلیفه نوع انسان‌های مؤمن و متقی هستند. عمده دلیلی که بر این احتمال می‌توان ذکر کرد این است که باید بین خلیفه و مستخلف^۱ عنه سنخیت باشد چون خلیفه یعنی جانشین و کسی که جانشین شخصی می‌شود، باید بین آنها نهایت سنخیت باشد. کسی که می‌خواهد دیگری را به عنوان جانشین معرفی کند، قاعدتاً کسی را انتخاب می‌کند که با خودش سنخیت داشته باشد. کسی که سنخیت ندارد و اساساً از نظر صفات و اخلاق و شخصیت با او تناسبی ندارد، هیچگاه او را به عنوان جانشین انتخاب نمی‌کند چون در واقع جانشین می‌خواهد پیگیر مقاصد مستخلف^۱ عنه باشد. آنوقت اگر کسی سنخیت نداشته باشد و یا در جهت متضاد با مقاصد مستخلف^۱ عنه حرکت کند قاعدتاً به عنوان خلیفه و جانشین نمی‌تواند معرفی شود.

بر این اساس اگر خداوند انسان را به عنوان خلیفه معرفی کرده، آن انسان‌هایی که با او سنخیت دارند، می‌توانند خلیفه باشند. انسان‌هایی که سنخیت دارند، نوعاً اشخاص متقی و مؤمن‌اند و خداوند از این افراد راضی است و این افراد هم رنگ و بوی الهی دارند. البته این سنخیت با تفاوت مراتب وجود دارد. اما کسی که معاند است و اهل ایمان نیست، چگونه می‌تواند خلیفه خداوند تبارک و تعالی باشد؟ در حالی که اساساً بین او و خداوند سنخیت نیست.

البته در صدر خلفاء اشرف مخلوقات و اشرف انسان‌ها که پیامبر اکرم است، به عنوان ظاهر اول یا صادر اول قرار می‌گیرد و دیگران (از انبیاء و اولیاء و آنهایی که به درجه عصمت نرسیده‌اند)، هم به حسب مراتبی که برخوردار هستند جانشین خداوند می‌توانند باشند.

بررسی احتمال سوم

این احتمال هم مانند احتمال قبلی جامع و کامل نیست چون نهایتاً با این دلیل می‌توانیم اثبات خلافت کنیم برای انسان‌های مؤمن و وارسته. اما آیا سایر انسان‌ها نمی‌توانند خلیفه شوند؟ چنین چیزی از این آیه برداشت نمی‌شود.

ممکن است ادعا شود که وقتی خداوند میفرماید که من می‌خواهم خلیفه برای خودم قرار دهم، یعنی یک موجودی که قابلیت و استعداد خلافت را دارد می‌خواهم جانشین خود کنم و ما با این دلیل نمی‌توانیم این احتمال را نفی کنیم، چون ممکن است کسی این استعداد در او باشد که سنخیت پیدا کند، اما اینکه سنخیت او به فعلیت رسیده باشد، چنین چیزی از این آیه قابل استفاده نیست. لذا احتمال سوم هم با اینکه نادرست نیست، اما در عین حال شاید آن جامعیتی که باید داشته باشد را ندارد.

احتمال چهارم

احتمال چهارم که عرض کردیم در تفسیر المنار مطرح شده، این است که خداوند متعال همه انسان‌ها را خلیفه خودش قرار داده است، یعنی همه از این نعمت برخوردارند. به عبارت دیگر، خلافت در همه انسان‌ها فعلیت یافته. چون خلافت مانند یک نعمتی است که به هر موجودی که عنوان انسان بر او صدق کند عطا شده است، منتهی برخی از انسان‌ها قدر دان و سپاس‌گذار این نعمت بوده‌اند و برخی هم ناسپاس‌اند. مثلاً خداوند متعال نعمت بینایی و شنوایی را به همه انسان‌ها داده است، اما برخی از این نعمت درست استفاده می‌کنند و برخی هم استفاده نادرست می‌کنند.

به عبارت دیگر خلافت به ابزاری نیاز دارد که خداوند آن را به بشر داده است مانند عقل، علم، فطرت و غیره ولی یک عده استفاده صحیح می‌کنند و عده‌ای هم استفاده نابجا و این منافاتی هم ندارد با اینکه گفته شده بین خلیفه و مستخلف^۱ عهه باید سنخیت باشد، چون باید دید که معنای سنخیت چیست.

سنخیت حتی در شخص کافر و معاند و فاسد هم هست، چون انسان قوه و قابلیت‌هایی دارد که همانند خداوند تبارک و تعالی به برخی از اسماء و صفات متصف شود. وجود انسان فی نفسه همانند جهانی است که در او اراده، اختیار، آزادی، علم و عقل قرار داده شده است و می‌تواند با این ابزارها به مقام خلافت برسد.

بنابراین منظور از تعیین خلافت در این آیه یعنی قرار دادن امکانات خلافت در دست انسان که عبارت‌اند از عقل و علم و اختیار و آزادی و قدرت انتخاب. منتهی معاندین و فاسقین و کفار از این موقعیت بهره‌نگرفتند.

مؤید: آنچه که این احتمال را تأیید می‌کند، این است که خداوند وقتی به ملائکه مسئله خلافت انسان را اعلام کرد، ملائکه در پاسخ یک اعتراض و سوالی را مطرح کردند، اشکال و سوال آنها در واقع به این بر میگشت که انسان شایستگی این خلافت را ندارد. یعنی کأنّ برای خلافت صفات و خصوصیات لازم است که این خصوصیات و صفات در انسان نیست و آنان می‌خواستند بگویند ما این خصوصیات را داریم که هم اهل تقدیس و هم اهل تسبیح هستیم اما انسان اینچنین نیست چون او اهل سفک دماء و خونریزی است.

خداوند تبارک و تعالی در پاسخ فرمود خلیفه من اهل تقدیس و تسبیح است و افساد و سفک دماء ندارد، بلکه فرمود *إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ* و بعد بحث تعلیم اسماء را مطرح فرمود. پس این پاسخ خداوند به ملائکه در واقع می‌خواهد به این نکته راهنمایی کند که انسان این قابلیت و استعداد را دارد که بهره‌مند از اسماء الهی شود و این امکان به معنای واقعی کلمه هم در مؤمنان و مسلمانان است و هم در کافران و فاسقان. البته میزان بهره‌مندی متفاوت است ولی به هر حال آنچه که به عنوان امانت از آن یاد می‌شود (چون مقام خلافت یک امانت است و خداوند میفرماید «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ»، آیا می‌توان آن را فقط در انسان‌های مؤمن و پرهیزکار منحصر دانست؟ لذا آیه در مقام بیان خلافت نوع انسان است به این

معنا که در همه این استعداد و قوه وجود دارد آنهم با قرار دادن ابزار و لوازمی که برای وصول به این مقام، همه از آن بهره‌مندند.

صاحب المنار در اینجا برای تثبیت این نظر، یک بیانی دارد که می‌تواند جنبه استدلال بر مدعای خودش هم پیدا کند و وی می‌گوید که ریشه گمان به اختصاص خلافت به انسان‌های کامل و یا انسان‌هایی که وارسته‌اند، خلط نظام تکوین و تشریح است. در نظام تشریح یعنی آنجایی که سخن از قانون‌گذاری در محدوده شرع است، طبیعتاً کسی که می‌خواهد نظام تشریح را دنبال کند، باید نهایت صلاحیت و سنخیت را با مستخلف^۲ عنه داشته باشد. فرض کنید که خداوند می‌خواهد کسی را به عنوان رسول و نبی برای مردم بفرستد و چنین شخصی قرار است پیام الهی را به مردم ابلاغ کند، قهرأ کسی که می‌خواهد پیام الهی را برای مردم ابلاغ کند، می‌بایست مورد اعتماد بوده و طهارت باطنی داشته باشد تا مردم را به تزکیه نفس دعوت کند، او باید امانت‌دار باشد تا بتواند به عنوان نبی در بین مردم حاضر بشود و آنها را به سوی خیر دعوت کند؛ این خاصیت نظام تشریح است. در نظام‌های بشری هم اینچنین است و هر حاکمی اگر بخواهد کسی را به عنوان جانشین خودش در موضوعی قرار دهد، حتماً توجه می‌کند که نهایت سنخیت را با او داشته باشد. مردم هم چنین گمانی دارند که اگر کسی جانشین کسی می‌شود، بیشترین سنخیت‌ها را با مستخلف^۲ عنه دارد.

اما در نظام تکوین، مسئله اینچنین نیست. یعنی ضرورتی برای این نیست که در نظام تکوین کمال سنخیت باشد. در نظام تکوین خداوند تبارک و تعالی وقتی کسی را به عنوان خلیفه معرفی می‌کند، لازم نیست که همان موقع برخوردار از ویژگی‌هایی مانند صداقت و امانت و امثال اینها باشد، بلکه خداوند این را ملاحظه می‌کند که انسان قابلیت‌هایی دارد که می‌تواند با این قابلیت‌ها به آن نقطه برسد.

پس به نظر صاحب المنار خلط بین نظام تکوین و تشریح منشأ این توهم شده که خلیفه فقط انسان کامل است و یا نهایت این است که خلیفه انسان کامل یا انسان پرهیزکار است، اما قطعاً دیگر نوبت به معاندین و فاسقین نمی‌رسد.

بله کسی که خداوند می‌خواهد او را در حوزه تشریح جانشین خود قرار دهد، این خصوصیت باید در او باشد، اما در سنت تکوینی عالم چنین ضرورتی وجود ندارد خدا می‌خواهد یک موجود قابل به تمام معنا را خلیفه خودش قرار دهد و این جز انسان نیست اعم از این انسان کافر یا مؤمن باشد.

این احتمال هم همانطور که عرض کردم، توسط برخی مانند تفسیر الکاشف و تفسیر المنار مطرح شده و آدرس‌های آنها را هم ما عرض کردیم ولی عمده این است که آیا این احتمال قابل قبول هست یا نه و اینکه اگر ما این را رد کردیم، یک احتمال بیشتر نمی‌ماند که انشاءالله جلسه بعد مطرح خواهد شد.

«والحمد لله رب العالمین»